

یک صندوق عدالت در سال ۱۸۷۴ برای انجام اصلاحات در سراسر کشور تاسیس شد اما به دلیل دخالت افراد سرشناس فقط در برخی بخش‌ها تأثیرگذار بود. به هرحال این صندوق در کاهش مالیات مربوط به اصناف موفق بود.

See Busse, Qajar Rule, pp. 381-2, and Davies, Province of Fars, pp. 97-99.

139. Shiraz Agent, No. 131, 15.8.1896, FO 248/639.

به نظر نمی‌رسد که دوام زیادی داشته؛ به احتمال زیاد به دلیل اینکه دولت ایران و بریتانیا به‌عنوان منشأ اصلی نافرمانی به آن نگاه می‌کردند.

۱۴۰. در مقایسه با دیوان عدالت، دولت آبادی ن.ک.

V.A. Martin, Islam and Modernism, London 1989, p. 78.

ترکیب اجتماعی مجلس بسیار شبیه مجلس تهران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ بود.

فصل چهارم

اصفهان: اعتراض مردمی، نظارت اجتماعی

و شکل‌گیری تشریک مساعی

این فصل به مناسبات میان دین و دولت از منظری متفاوت از دیدگاه حکومت می‌نگرد و وسایلی را نشان می‌دهد که از طریق آن، دولت می‌کوشید با جامعه تعامل کند. در این فصل در این باره بحث می‌شود که قدرت تمایل داشت از آن حدی که پنداشته می‌شد، و در یک زمینه‌ی خاص برای یک هدف مشخص به کار می‌رفت، محدودتر شود. حاکمان موفق، وسایل صلح‌آمیزتری برای تضمین کنترل جامعه مطرح می‌کردند. این فصل به سه اغتشاش در دوره‌های متفاوت اشاره می‌کند: بلوای سال ۱۸۴۹-۱۸۵۰، ناآرامی در اوایل دوره‌ی حکومت ظل‌السلطان در ۱۸۷۹ و چالش میان ظل‌السلطان و روحانی برجسته، شیخ محمد تقی معروف به آقاجقی در ۱۸۸۹-۱۸۹۶ و (پس از آن). این بحث دوره‌ای در آخرین سال‌های سده‌ی نوزدهم را توضیح می‌دهد که همراه با پیدایش سازمان جدید، ایده‌ها و زبان نو در پاسخ به فشار تجارت خارجی بر زندگی در اصفهان بود؛ دوره‌ای که در رویارویی با حاکم، مردم آغاز به همکاری و تشریک مساعی کردند.

اصفهان - شهر و مردم

اصفهان حتی پیش از دوره‌ی شاه عباس صفوی (۱۵۸۶-۱۶۲۹) که آن را

گردید هرچند هنوز یکی از بزرگترین شهرهای کشور بود. ابوت که در پاییز ۱۸۴۸ از اصفهان گذشته است صادرات آن را چنین ذکر می‌کند: نخ پنبه، کرباس، نم، آلات مسی، کله قند، و شمشیرهای دمشق.^(۴) با این همه، پیش‌تر تولید محصول عمده اصفهان یعنی منسوجات، به سبب ورود و اشاعه‌ی کالاهای اروپایی صدمه دیده بود عاملی که در سال‌های باقیمانده‌ی سده‌ی نوزدهم نیز همچنان اسباب دردسر برای تولید این کالا بود. تا این دوره جمعیت شهر را حدود ۶۰,۰۰۰ تن تخمین می‌زدند،^(۵) و شهر هنوز فرسوده و از هم گسیخته بود. در ۱۸۷۲ جمعیت همچنان ۶۰,۰۰۰ تن بود.^(۶)

در ۱۸۷۷ حسین خان تحویلدار جمعیت اصفهان را ۵۰,۰۰۰ تن برآورد کرد که مبتنی برآورد او میزان مصرف مواد غذایی و گزارش‌های گرد آمده از سران محلات شهر بود. تخمین او از جمعیت تقریباً در جهت گزارش‌های قبلی اما احتمالاً دقیقتر و صحیح‌تر است.^(۷) او به اضمحلال عمومی اصناف اشاره کرده است و به‌ویژه متذکر شده است که قلمکاران بیش از همه از واردات کالاهای خارجی صدمه دیده‌اند.^(۸) با این همه، او کاهش جمعیت را به رشد نفوذ تهران به‌عنوان پایتخت نسبت داده است. تا اواخر سده‌ی نوزدهم پنبه‌ی خام از اصفهان به روسیه صادر می‌شد.^(۹) در این دوره نیز افزایش خارجیان در اصفهان و رشد صراف‌ی شاهدانی هستند بر رشد تجارت، هرچند بیشتر در دست بیگانگان بود. کرزن^۱ اصفهان را دومین مرکز تجارت بزرگ ایران (بعد از تبریز) معرفی می‌کند و جمعیت آن را ۷۰ تا ۸۰ هزار تن تخمین می‌زند، که در پی نوزایی اخیر در فعالیت تجاری حاصل شده است.^(۱۰) او واردات عمده‌ی اصفهان را چنین فهرست می‌کند: پارچه‌های منجستر، ورقه‌های مس از بریتانیا، و قلع و روی از جاوه و صادرات آن عبارت بود از تریاک (که وسیعاً در ناحیه‌ی اصفهان کشت می‌شد و صادرات بزرگ ایران در این دوره بود)، تنباکو و قالی. در

در اواخر سده‌ی شانزدهم پایتخت سلسله خود کرد، یک مرکز شکوفای معماری، هنر، آموزش، فلسفه و تجارت بود. اصفهان در دوره‌ی سلطنت او و در اوایل سده‌ی هفدهم به اوج رونق خود رسید. تجارت پررونق، موفقیت‌های نظامی و یک نظام اداری قوی همراه با برنامه‌ای مشتمل بر برپایی ابنیه‌ی باشکوه، ارائه‌ی خدمات عمومی و طرح‌ریزی شهری موجب شد این شهر را توصیف «اصفهان نصف جهان» شناخته شود. از اواخر سده‌ی هفدهم اصفهان در نتیجه‌ی توسعه‌ی بازرگانی دریایی از سوی بازرگانان اروپایی، رو به انحطاط نهاد. در ۱۷۲۲ هنگامی که شهر در حمله‌ی افغانه سقوط کرد و غارت شد، سلسله‌ی صفویه به پایان عمر خود رسید. هرچند نادرشاه (۱۷۳۶-۱۷۴۷) افغان‌ها را در ۱۷۲۹-۳۰ بیرون راند اما وضعیت کشور مغشوش بود. اصفهان جز چند سالی پس از تصرف آن به دست کریم خان زند در ۱۷۵۸-۱۷۵۹ دچار اضمحلال مداوم بود. از اواخر سده‌ی هجدهم، اصفهان همانند دیگر شهرها، برخوردار از امنیت بیشتری را که قاجارها فراهم کرده بودند آغاز کرد. با این همه، آنها تهران را پایتخت خود اعلام کردند.

جمعیت شهر که در بالاترین رقم خود در سده‌ی هفدهم حدود چند هزار نفر (هرچند بر اساس اطلاعات نه چندان قابل اتکایی) تخمین زده می‌شد، بسیار کاهش یافت.^(۱۱) موریه که در اوایل سده‌ی نوزدهم از اصفهان دیدن کرد، جمعیت را حدود ۶۰,۰۰۰ نفر تخمین زده و گفته است که شهر نوسازی بسیاری شده بود و فضای عمومی آن از ثروت و پیشرفت حکایت داشت، هرچند که به نظر او احتمالاً در حد یکی از محلات شهر در سده‌ی هفدهم نزول کرده بوده است.^(۱۲) مکدونالد کنیر^۱ که در همان سال‌ها از اصفهان دیدن کرده رقم ۲۰۰,۰۰۰ تن را برای جمعیت آن ذکر کرده که مطمئناً یک تخمین گزاف است.^(۱۳) در سال ۱۸۴۸ اصفهان بار دیگر تا حدی کاستی و نزول را تجربه کرد و همانند دیگر شهرهای ایران گرفتار اغتشاش

1. Macdonald Kinneir

۱۹۱۳ جمعیت شهر ۸۰ هزار تن تخمین زده می‌شد^(۱۱) که با آنچه کرزن گفته است مطابقت دارد و با توجه به رشد تجارت در اواخر سده‌ی نوزدهم، تخمینی منطقی به نظر می‌رسد.

سقوط اقتصادی و اغتشاش عمومی

در اواسط سده‌ی نوزدهم، اصفهان طعمه‌ی اغتشاشات جدی بود که اعضای ناراضی گروه‌های فقیر اجتماعی و اوباش بسیاری که تعداد آنها را ظاهراً بیکاران افزون‌تر کرده بودند، در آن درگیر بودند.^(۱۲) در ۱۸۴۰ بلوایی بزرگ رخ داد تا آنجا که شاه می‌بایست شخصاً به اصفهان بیاید و آن را آرام سازد. شورش دیگری در ۱۸۴۹-۱۸۵۰ در دوره‌ی امیرکبیر رخ داد که بر پیش‌زمینه‌ی افول جدی تجارت در نیمه‌ی اول قرن و اختلال ناشی از جنگ هرات و میزان بالا و درازمدت بیکاری استوار بود. ناآرامی از اعتراضی بر سر مالیات آغاز شد که در آن حکومت ناخشنودی خود را از میزان دریافت مالیات اعلام کرد و حاکم اصفهان را به تهران فراخواند و دیگری را به جای او گمارد.^(۱۳)

حاکم جدید، غلامحسین خان سپهدار در ۱۸۴۹ به اصفهان وارد شد. در میان مشکلاتی که او با آنها روبه‌رو بود یکی نیز فساد و ناکارآمدی صاحب‌منصبان پیشین بود که سه تن از آنها، به‌ویژه از نوادگان خاندان صفوی، مصمم و مشتاق به برانگیختن ناراضی‌تانی بودند. یکی از اینان، میرزا عبدالحسین، وزیر اصفهان بود و دیگری احمد میرزا ارتباطات وسیعی با تمام سطوح جامعه داشت. اولین علامت جدی دردسر در دسامبر ۱۸۴۹ زمانی رخ نمود که امام جمعه گروه کثیری از نمازگزاران را در مسجد جامع هدایت می‌کرد. یکی از همراهان او با یک سرباز حکومتی درگیر شد. درگیری به تدریج گسترش یافت و به حمله به امام جمعه منتهی شد. نوادگان صفوی با تحریک بازاریان به حمایت از امام جمعه اوضاع را متلاطم‌تر می‌کردند. جمعی از اوباش محمد حسن خان، نماینده‌ی حاکم را

که برای مذاکره با امام جمعه به منظور آرام کردن وضع اعزام شده بود، به داخل حوض مسجد انداختند که منجر به مرگ او شد. در نتیجه، خانه‌ی احمد میرزا ویران شد و میرزا عبدالحسین در خانه‌ی زین‌العابدین، پسر یکی از مجتهدان برجسته، پناه گرفت.

سپس مردم اصفهان به‌ویژه لوطی‌ها^(۱۴) یا عناصر خشن‌ترو فقیرتر، سر به شورش برداشتند. آنان با جمع آوردن جمعیتی سه هزار نفری گذرها را با سنگ‌بندی‌های متعدد مسدود کردند.^(۱۵) تیراندازان ماهری که بر پشت‌بام خانه‌ها موضع گرفته بودند، آنان را حمایت می‌کردند. سپس آنان به حمله‌ای خشونت‌بار به خانه‌ی حاکم که وی در آن سنگر گرفته بود، دست یازیدند و او را از آنجا بیرون راندند. در سوم دسامبر/ هجدهم محرم، افواجی برای حمله به سنگرها آورده شدند که به تبادل آتش پرداختند، اما با تلفات بسیار شکست خوردند. افواج بیشتری از تهران درخواست شد و وضعیت با تعمیر سنگرها به دست مردم به حالت رکود درآمد. تمام تماس‌های تجاری با اصفهان متوقف شد. شهروندانی که نمی‌خواستند درگیر ماجرا شوند با دارایی خود به بخش دیگر شهر رفتند. در اوایل ژانویه‌ی ۱۸۵۰ مجتهد اصلی اصفهان، آقا سید اسدالله از حج بازگشت و علماً نقش سنتی میانجیگر مردم و حکومت را آغاز کردند. امام جمعه و سید اسدالله متمردان را بر منابر محکوم کردند و به آنها از جهت تلفات بالا و تخریب اموال در صورتی که از شورش دست برندارند، اخطار کردند، در نتیجه منازعه متوقف شد. در پی آن ملاقاتی با حاکم پیش آمد و موافقت شد که به رهبران اصلی، به‌ویژه نوادگان صفوی، اجازه داده شود در خانه‌ی سید اسدالله تحصن کنند و از آنجا به شاه دادخواست دهند که زندگی افراد حفظ شود. سپس سید به مردم گفت که سنگرها را ترک کنند. به بازار نیز جارچینی فرستاده شد تا به کسانی که مغازه‌هایشان را نگه‌شده بودند، اخطار کنند. روی هم‌رفته بین چهارصد تا پانصد تن کشته شدند. دسته‌ای بزرگ از علما و شورشیان، از جمله اعضای اصناف و مردم

فقیر، به رهبری سید اسدالله اصفهان را به قصد تهران ترک گفتند تا در تهران از حکومت بخواهند آرامش، نظم و قانون عادلانه را برقرار سازد. به عبارت دیگر حکومتی مبتنی بر عدل باشد. حاکم اصفهان برای مجازات، افواجی گسیل داشت که برخی از عزیزت‌کنندگان را تار و مار و غارت و مجبور کردند که به اصفهان بازگردند. نوادگان صفوی نیز گریختند و پس از آنکه نظم بار دیگر برقرار شد لوطی‌ها دستگیر و برای اعدام به تهران فرستاده شدند.

کنترل اعتراضات مردمی

شیوه‌هایی که حاکم برای رفتار و پرداختن به امور عامه‌ی مردم در پیش می‌گرفت شامل راهکارهای مختلف بود، به‌ویژه باید توجه داشت که سپهدار ابتدا کوشیده بود با ناآرامی با تسامح روبه‌رو شود و با امام جمعه مذاکره کند. حتی پس از مرگ نماینده‌ی خود، وی بر ضد مردم شهر به‌طور کلی دست به انتقام‌جویی نزد، بلکه مقابله‌ی خود را محدود به متمردان اصلی کرد. در ابتدا او می‌بایست از طریق میانجیگری علما که ثابت شد به‌طور چشمگیری مؤثر است، اوضاع را سامان می‌داد. سپس برخلاف رضایت ظاهری به بخشش همه، شورشیان اصلی را مجازات کرد. حاکم نهایتاً جز چند هفته‌ای که اقتدار خود را از دست داده بود، توانست عمدتاً از طریق مذاکره بر اوضاع مسلط شود. او این مهم را بدون یاری خواستن از شاه، هرچند نیروهای کمکی درخواست کرده بود، بدون افواجی از تهران به انجام رساند. زور به کار گرفته شد اما به‌نحو مقتضی و تا آنجا که ممکن بود بر به‌کارگیری تمهیداتی همچون بحث و تشریح مساعی اتکا شد.

ظاهراً اصفهان در دوره‌ای که در پی این شورش فرارسید، کلاً آرام بود. انتقال نوادگان صفوی و تا حدی اصلاح در نظام دیوانی نیز دولت را قادر ساخت اقتصاد و جامعه را بهتر نظم و ترتیب بخشد.^(۱۷) با وجود این، قیام دیگری در ۱۸۷۹ در اصفهان و در این دوره و در عصر تلگراف رخ داد که

مقایسه‌ی نحوه‌ی اداره‌ی این دو مورد، سودمند خواهد بود. شرحی که در پی می‌آید بر اساس یک رشته از تلگراف‌ها میان تهران و اصفهان به‌ویژه میان یکی از وزرای شاه، مستوفی‌الممالک و پسر شاه، شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان، حاکم وقت اصفهان است. در مقابل، مستوفی‌الممالک و کسانی که در اصفهان در ماجرا درگیر بودند شخصاً به تلگرافخانه آمدند تا مباحثه نزدیک‌تر و مستقیم‌تر باشد.^(۱۷) برخلاف دیدگاهی که در بیشتر متون درباره‌ی قاجارها و به‌ویژه درباره‌ی ظل‌السلطان رواج دارد و حکومت او را همراه با خودکامگی، و روش‌های خشن و فشار دانسته‌اند، تلگراف‌ها پیچیدگی و گوناگونی راهکارهایی را که برای کنترل امور اجتماعی به کار می‌رفت، نشان می‌دهد.

گرچه دلایلی که موجب شورش شد نامعلوم است اما ظاهراً بالا رفتن قیمت نان موجب ناخشنودی جدی عمومی بوده است. به‌گفته‌ی ظل‌السلطان شورش را امام جمعه‌ی اصفهان برانگیخت که با حاکم بر سر اظهارنامه‌های مالیاتی در مناقشه بود، نیز برادر زن او نایب‌الصدر که ظل‌السلطان معتقد بود در همدستی با میرزا حسین خان سپهسالار، وزیر جنگ، علیه او دست به تحریک می‌زند.^(۱۸) تلگراف‌ها نگرانی شدید ظل‌السلطان را برای امکان از دست دادن موقعیتش منعکس می‌کند. او بعدها نیروی نظامی خود را تشکیل داد، اما ظاهراً در این دوره نیروی چشمگیری تحت اختیار نداشته است. در جریان این شورش، نانوایان از بخت نان خودداری کردند. بازارها بسته شد و مردم در گروه‌های بزرگ در مساجد گرد آمدند. امام جمعه و شیخ محمد باقر، دو تن از علمای برجسته‌ی شهر به تلگرافخانه فراخوانده شدند تا خود اقامه‌ی دلیل کنند.

تلگراف‌هایی در اواخر آوریل ۱۸۷۹ به موضوع بستن بازارها پرداخته‌اند و به خودداری علما از حضور در نماز جماعت، یک روش معمول در این دوره برای ابراز ناخشنودی که معنی ضمنی آن این بود که حکومت مشروعیت ندارد. هنگامی که ظل‌السلطان پرسیده بود چرا

همه جا بسته است، علما پاسخ داده بودند که این وظیفه‌ی شرعی آنهاست که در خانه بمانند (این بدان معنی است که عمل آنان قانونی و کار ظل‌السلطان غیر شرعی است).^(۱۹) ظل‌السلطان کوشید تا بحران را (که به نظر می‌رسد احتکار به آن شدت بخشیده بود) از طریق دادن غلات به نانوایان رفع کند.^(۲۰) مستوفی‌الممالک در ۲۳ آوریل ۱۸۷۹ شکایت کرد که چنین سیاستی حیثیت حکومت را از میان می‌برد و تلویحاً به معنی ضعف و آسیب‌پذیری در برابر فشار است.

ظل‌السلطان توضیح داد که او غله را بدان سبب به نانوایان داده که نان ارزان‌تر فروخته شود و مخالفت و به‌ویژه نفوذ مخالفان او در میان علما از میان برود. با این حال، کاهش قیمت نان در ایجاد خشنودی در میان مردم مؤثر واقع نشد و آنان از نانوایان خواستند به تعطیلی نانوایی‌ها ادامه دهند که این خود آشکارا نشانه‌ی عدم رضایت از نحوه‌ی اداره‌ی شهر بود. برای بی‌اعتبار کردن حکومت، برخی شایع کردند که اداره‌ی شهر به خارجی‌ان سپرده شده است و اینکه امنیت مسلمانان در دست‌های آنان است.^(۲۱) هرچند خارجی‌ها هرگز در ماجرا دخیل نبودند، این روش برای افترا زدن به حاکم مفید بود.

از آنجا که ظل‌السلطان برای اداره‌ی شهر می‌کوشید و راهبرد او در کوشش برای جلب رأی اکثریت مردم از طریق کاهش قیمت نان آشکارا به شکست انجامیده بود، مستوفی‌الممالک او را به تلگرافخانه دعوت کرد و پیشنهاد کرد که امام جمعه و شیخ محمدباقر در اصفهان به تلگرافخانه بیایند. ظل‌السلطان پاسخ داد که چون کسی کشته نشده است، بنابراین موقعیت هنوز وخیم نیست، اما مستوفی‌الممالک اعلام کرد که او تلگرافخانه را تا زمانی که مطمئن نشود همه چیز در اصفهان بر سر جای خود برقرار است و مردم به خانه‌هایشان رفته‌اند، ترک نخواهد کرد. او دستور داد که دو تن از علما به مردم بگویند که متفرق شوند و قضایا را با جزئیات به او گزارش دهند.

در همان روز امام جمعه در تلگرافخانه حاضر شد و به مستوفی اطلاع داد که مردم خواهان اصلاحات جدیدند و حکومت باید قول بدهد از ظلم بیشتر دست بردارد (چیزی که تنها یکی از علما می‌توانست بدون ترس از جان بگوید). از گزارش بالا چنین برمی‌آید که یک عنصر اصلاح‌طلبانه در شورش‌ی که عمدتاً مربوط به هزینه‌ی زندگی بوده است، وجود داشت؛ جنبه‌ای که این واقعه در آن با انقلاب مشروطیت شریک است. مستوفی به‌طور مضاعفی خشمگین شد و می‌خواست بدانند که این فشار به چه معنی است.

آنگاه امام جمعه یک دیدگاه کاملاً متفاوت با نظر ظل‌السلطان را ارائه داد. او توضیح داد که خودداری سه روزه‌ی علما از رفتن به مساجد و تعطیلی دو روزه‌ی دکان‌ها، جدی‌بودن این قیام عمومی را نشان می‌دهد. آن روز ازدحام جمعیت در مسجد بسیار بود و جمعیت آشفته از ظلم ظل‌السلطان شکایت می‌کردند.^(۲۲) امام جمعه همچنین گزارش داد که مردم نگران عدم امنیت دارایی و خانواده‌ی خود هستند.^(۲۳) سپس مستوفی به تهدید متوسل شد و گفت این شورش‌ی است که اوباش و لوطی‌ها به راه انداخته‌اند و تنها می‌تواند اسباب اتفاقات ناگوار شود مگر آنکه مردم آرام شوند و به خانه‌های خود بروند.^(۲۴) او راه‌حل سستی برای یک چنین موقعیتی را که عرض‌حال به شاه بود، توصیه کرد. بی‌شک بدین وسیله امیدوار بود در زمانی که شاه مشغول بررسی است، اغتشاش فرونشیند. امام جمعه نمی‌بایست بیمناک یا از موضوع منحرف شده باشد و خاطر نشان کرد که دوستان مسجد بسته است و نشان می‌دهد که تمام اصفهان و نه فقط محله‌ی او درگیر ماجرا است. معنی تلویحی این سخن آن بود که اگر حکومت به گفته‌ی او گوش ندهد، ممکن است شورش، خونریزی، خصومت و تنفر با تمام دردهای وحشتناک و هزینه‌های آن رخ دهد.

آنگاه امام جمعه ظاهراً کنار کشید،^(۲۵) اما باید برای پیشبرد نظر مردم

تلاش‌هایی کرده باشد زیرا بعد از ظهر فرستاده‌ای گسیل داشت تا تحقیق کند که غله‌ی داده شده به نانوایان باید برگردانده شود یا می‌تواند نزد آنها باقی بماند. ظل‌السلطان در حالی که پرسش را به تهران گزارش می‌کرد، پاسخ داد که مهم نیست و آنها می‌توانند با آن هر کار می‌خواهند بکنند. او در گزارش خود ادامه داده بود که فکر می‌کند مردم بیمناک شده‌اند و خواسته بود که کسی برای تحقیق درباره‌ی مشکل، رسماً فرستاده نشود تا بار دیگر مردم تشجیع نشوند. تصور او احتمالاً آن بود که این امر آنها را به این سمت سوق می‌دهد که دریابند می‌توانند حاکم را بر ضد حکومت مرکزی به عکس‌العمل وادارند. به علاوه، به گفته‌ی ظل‌السلطان، امام جمعه کاملاً با صمیمیت عمل نمی‌کرد، چنان که پسرش خطاب به هوادارانش چنین موعظه می‌کرد که آنان باید بپاخیزند و نباید مانند کوفیان باشند. او آشکارا با مثال آوردن از تاریخ تشجیع می‌کوشید مقاومت در برابر ظل‌السلطان را برانگیزد.

سپس تلگرامی به امضای حسین (احتمالاً سپهسالار وزیر جنگ) رسید حاکی از اینکه فرمانی به فرمانده فوج خمسه، که نزدیک کاشان مستقر بود فرستاده شده است تا از طریق اصفهان به سمت فارس پیشروی کند و در اصفهان آنها می‌بایست به ظل‌السلطان گزارش بدهند.

روز بعد مشخص گردید که این یک اقدام احتیاطی بوده است، و ظل‌السلطان می‌بایست به محض اینکه در اصفهان آرامش و نظم مستقر می‌گردید به فرستاده اطلاع دهد و بنابراین فوج می‌توانست به جای دیگر فرستاده شود.^(۳۶) همان منبع پیام دیگری به ظل‌السلطان فرستاد که در واقع به سان تهدیدی برای اصفهانیان بود و به یاد آنها می‌آورد که آخرین باری که در دسر فراهم کرده بودند چه رخ داد، و شاه به تخریب اصفهان و کشتن تمام مردم آنجا می‌اندیشد.

در حدود همین ایام، مکاتبه‌ی دیگری میان مستوفی‌الممالک و سپهسالار و علمای اصفهان صورت گرفت که در آن دو وزیر گفتند مردم

نادان‌تر از آنند که موقعیت را دریابند، اما علما آگاه‌ترند، ولی در وظیفه‌ی خود در هشدار به مردم شکست خورده‌اند، از این رو از مسئولیت‌های خود می‌گریزند و می‌بایست پاسخگوی عواقب آن باشند.^(۳۷) آنها باید به شاه توسل بجویند و اغتشاش را دامن نزنند. برای مقاومت در برابر تهدید و تلاش برای مقابله با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، علما پاسخ دادند که آنان از سوی مردم تحت فشارند و تلاش‌هایشان برای تحذیر مردم مثمرتر نبوده است. آخوند شیخ محمدباقر گزارش داد که مردم از حکومت جابر خسته شده‌اند. حکومت از سماجت او در خودداری از همکاری هنگامی که دولت می‌کوشید به حقوق مردم رسیدگی کند، ابراز ناراضی‌تی کرد و او را با قشون‌کشی که می‌بایست در ظرف دو روز صورت گیرد، تهدید کرد. امام جمعه به تهران احضار شد و به دیگران هم گفته شد که به خانه‌های خود بروند. به علاوه حقوق آنها قطع و رعایا تنبیه خواهند شد.

بر اساس خاطرات ظل‌السلطان چند روزی پس از عقب‌نشینی علما و بستن مغازه‌ها، مردم تشخیص دادند حرکت متقابل غیرعادلانه‌ای که عمل آنها را توجیه کند وجود ندارد و بنابراین کار آنها بیهوده بوده است.^(۳۸) با این همه، اعضای اقشار فقیر جامعه، به خصوص لوطی‌ها که نماینده‌ی ناراضی‌تی عمیق توده‌ای بودند، به تظاهرات خود ادامه دادند. آنها شمار بسیاری از زنان و کودکان را گرد آوردند که شعار می‌دادند که ظل‌السلطان را نمی‌خواهند و او باید از اصفهان برود. مستوفی‌الممالک به ظل‌السلطان اجازه داد وقتی نیروی نظامی رسید اگر لازم دید بر روی مردم آتش بگشاید.^(۳۹) با این همه، او از انجام این کار خودداری کرد و حتی سربازان آذربایجانی خود را مهار کرد.^(۴۰) ظل‌السلطان شورش لوطیان را در تلگرافی به تهران خبر داد و گفت که این ماجرا به پایان رسیده است و امنیت شهر در شرایط خوبی است و پس از آن او به سرعت افواج اضافه را به فارس فرستاد.^(۴۱) به درخواست ظل‌السلطان، امام جمعه به تهران

فرستاده شد.^(۳۲) در اوایل مه ۱۸۷۹، شاه صورت حسابی برای مخارج اعزام سپاه به اصفهان برای ظل‌السلطان فرستاد و همچنین او برای جمع‌آوری مالیات اصفهان تحت فشار قرار گرفت^(۳۳) که یک‌بار دیگر دشواری‌های موقعیت حاکم را نشان می‌دهد.

بسیاری از راهکارهای چانه‌زنی مردم با حکومت، نیز ترفندهای نمونه‌وار حکومت برای حفظ کنترل بر اوضاع در این رخداد آشکار است. مردم از مشارکت وسیع خود از نظر شمار استفاده کردند، تهدید اخلاقی سیاسی و اقتصادی را به کار بردند، و به عدم مشروعیت حکومت برای دستیابی به هدف اصلی‌شان، کاهش در قیمت نان، متوسل شدند.

حکومت آنها را نصیحت و سپس تهدید کرد. به آنها غله تسلیم کرد، اما ظل‌السلطان را برکنار نکرد. اوضاع آشکارا به وخامت وضع در سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ نبود و به همین دلیل این رویداد بدون خونریزی یا با تلفات اندک پایان یافت. استفاده از تلگراف انسجام بسیار بیشتری به سیاست حکومت داد. همچنین موجب پاسخ سریع و تهدید به موقع استفاده از زور گردید. به عبارت دیگر، حکومت توانست به‌طور هم‌زمان چند راهکار را دنبال کند. در این رخداد به نظر می‌رسد که مردم این درس را نیاموخته بودند که همانند تظاهرات شیراز می‌توانند از تلگرافخانه برای برانگیختن حاکم بر ضد مقامات محلی استفاده کنند.

ظل‌السلطان و از دست دادن نیروی نظامی

ظل‌السلطان در مقام حاکم اصفهان ایفا شد و تا حدی به سبب رشد تجارت به‌ویژه تجارت تریاک قدرتی به هم زد. گزارش شده است که او در اوایل دهه ۱۸۸۰ تعدادی طرح و برنامه برای رونق شهر داشت که مشتمل بود بر تشویق تأسیس مدرسه‌ای با یک برنامه‌ی تحصیلی نوین، تأسیس یک انجمن فرهنگی، ساختن یک بیمارستان، میدان دادن به تجارت و کشاورزی و احیای اراضی موات.^(۳۴) تا سال ۱۸۸۲ ایالات تحت اداره‌ی او

به یک‌سوم ایران بالغ می‌شد و هفده فوج با ساز و برگ نظامی خوب و تحت فرمان شخص او قرار گرفته بود.^(۳۵) اگرچه در فوریه ۱۸۸۸ این نیرو که بالغ بر ۲۱۰۰۰ تن می‌شد، ناگهان از او گرفته شد و برای او تنها ۴۰۰ تا ۵۰۰ تن باقی ماند. این بدان سبب بود که شاه بیمناک بود که وی برای رسیدن به سلطنت توطئه‌هایی در سر داشته باشد و حقوق جانشینی ولیعهد را به خطر افکند.^(۳۶) ظل‌السلطان در نتیجه‌ی از دست دادن نفوذش، بعدها چنین گفته است:

دو نوع نفوذ وجود دارد، یکی اخلاقی است نظیر آنچه پیامبر از آن بهره داشت و دیگری در نتیجه‌ی در اختیار داشتن قدرت ممکن است. من تظاهر نمی‌کنم که پیامبرم و نیروی من نیز از من گرفته شده است.^(۳۷)

بنابراین، موقعیت ظل‌السلطان در اصفهان از ۱۸۸۹ به بعد بسیار ضعیف شد و سیاست اصفهان در تسلط یک مجتهد، شیخ محمدتقی آقاجنقی، پسر شیخ محمدباقر بود.^(۳۸) او موقعیت خود را مرهون ثروت و اعتبار خانوادگی و نیز امامت جماعت مسجد شاه بود. با این همه، قدرت او همچنین ناشی از توانایی استثنایی او در به فراست در یافتن نگرش‌ها و آرزوهای مردم عادی اصفهان بود. به گفته‌ی مهدوی، او پیش از هر چیز در جمع‌بندی آنچه مردم عادی می‌گفتند و می‌خواستند، حتی وقتی سخنان آنها مبهم و ناروشن بود، تبحر داشت. او خود را ناگزیر و متعهد می‌دید که از دیدگاه آنان حمایت کند و خطمشی و سیاستی را توصیه کند که به دستیابی آنان به هدف‌هایشان منجر شود. و در عین حال ارزیابی می‌کرد که آیا راهکارهای او مورد قبول عامه قرار می‌گیرد و با کسب اطمینان کامل از زمینه داشتن راهبرد خود، آن را تعقیب می‌کرد و حمایت اکثریت مردم را به دست می‌آورد. به این دلیل او همواره در رسیدن به اهدافش موفق بود، برخلاف دیگر علما، که فاقد کیاست و زکاوت او بودند.^(۳۹)

آقاجنقی همچنین به‌عنوان اندیشمندی در امور جامعه شناخته می‌شد، کسی که آگاهی اجتماعی دارد و مردی صمیمی و منصف و نفوذناپذیر در

مقابل رشوه، هرچند مال‌اندوز و خسیس است^(۴۰). داده‌های منابع اجازیهی تجزیه و تحلیل کامل نگرش عمومی نسبت به وی را نمی‌دهند اما می‌توان از طریق ترفندهای آقانجفی ردپای آن را یافت. و از این منظر است که مناسبات میان مردم و حاکم در بخش‌های این فصل مطالعه خواهد شد.

پاسخ به نفوذ بیگانه - آقانجفی

رشد غول‌آسای تجارت و نفوذ خارجی در کشور را می‌توان در اصفهان در اواخر دهه‌ی ۱۸۸۸ در حضور آشکارتر و وسیع‌تر خارجی‌ان احساس کرد. در دهه‌ی ۱۸۹۰ چهار رخداد مهم هیئت و نگرش سیاسی را می‌بایست شکل داده باشد: نخست امتیاز تنباکو در ۱۸۹۱، دوم قیمت کالاها، سوم تلاش برای شکل دادن به یک شرکت تنباکوی محلی در ۱۸۹۴ و چهارم پدید آمدن بانک شاهنشاهی ایران در ۱۸۸۹ که شعبه‌ای از آن در اصفهان تأسیس شد. همانند دیگر جاه‌ها، اصفهان نیز از دهه‌ی ۱۸۹۰ از تورم ناشی از سقوط ارزش نقره دچار زحمت شد.

از همان ابتدا فعالیت در سطح بالای شرکت‌های خارجی، عکس‌العملی منفی را برانگیخت که در میان دیگر شیوه‌ها در آزار بابیان، یهودیان، مسیحیان خارجی خود را نشان می‌داد. در این واکنش عمومی، آقانجفی رهبری را بر عهده داشت.^(۴۱) او در ۱۸۸۹ بر ضد بابیان جنگی مذهبی را رهبری کرد و صدها تن از ایشان را وادار کرد که به اصطبل ظل‌السلطان پناه ببرند و هشت ممنوعیت را علیه یهودیان اعلام کرد، از جمله ممنوعیت تردد سواره‌ی آنان در شهر و خوردن غذا در ملا عام در ماه رمضان.^(۴۲) بابیان بار دیگر در ۱۸۹۲ مورد حمله قرار گرفتند و اعدام آنها درخواست شد.^(۴۳) در پی نزاعی میان دوزن که یکی یهودی و دیگری لر بود، شهر به آشوب کشیده شد. یهودیان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و سربازان موظف شدند سه روز در بازار مستقر شوند.^(۴۴) میسیونرها هم انگیزه و هم هدف بودند، زیرا آنان در میان مسلمانان تبلیغ می‌کردند. آقانجفی

به‌عنوان بخشی از حرکتی که باعث بیرون راندن میسیونرها از اصفهان می‌شد، کالاهای اروپایی را نجس اعلام کرد.^(۴۵) هنگامی که میس برد نامی مورد حمله‌ی جمعیتی قرار گرفت که تهدید می‌کردند او را به نهر آب می‌افکنند، آقانجفی از متهمان حمایت کرد.^(۴۶)

لازم به ذکر نیست که آقانجفی در تعقیب مرتدان بسیار مُصر بود و مسلمانی اصفهانی که در بغداد به مسیحیت گرویده بود، مجبور بود مخفی شود زیرا آقانجفی می‌خواست او را محاکمه کند.^(۴۷) آقانجفی به ظل‌السلطان شکایت کرد که شاهزادگان قاجار کتاب‌هایی از فرهنگ بیگانه را می‌خوانند و در نهایت می‌خواهند که مانند خارجی‌ان باشند.^(۴۸) نوشیدن شراب و گوش سپردن به موسیقی موضوعات دیگری برای عدم رضایت او بودند.^(۴۹) و در ۱۸۹۵ ترتیبی داد تا قهوه‌خانه‌ها تعطیل شوند زیرا آنها مراکز نوشخواری و قمار شده بودند.^(۵۰) بنابراین برای حفظ درست‌کیشی، او در مخالفت با تمام اشکال انحراف و کج‌روی هوشیار بود. به‌طورکلی، یک چنین حملاتی بخشی از مقاومت فزاینده در برابر نفوذ خارجی بود. این حملات همچنین بیش از گذشته و سازمان‌یافته‌تر می‌شدند و با وضوح بیشتری در شعارها رخ می‌نمودند. در قلب این مشکل چالشی قرار داشت بر سر کنترل تجارت و منابع میان بازرگانان خارجی و انگلیس که نهایتاً ایرانیان را ناگزیر می‌ساخت هویت خود را دوباره شکل دهند. حملات بیگانه‌ستیزانه اولین گام در پیدایش این حرکت در سطح عمومی بود. این پدیده را فقط علما بر نمی‌انگیختند بلکه ناآرامی حقیقی عمومی نیز نمایانگر آن بود، چنان که در حمله‌ی عمومی به تریاکخانه‌ی نمایندگی هاتز و شرکا هنگامی که فشار عمومی از کنترل خارج شد، نمونه‌وار دیده شد.^(۵۱)

در مارس ۱۸۹۰ شاه در تلاش برای بررسی و مهار ناآرامی‌هایی که به‌ویژه انگلیسی‌ها را رنجانده بود و آقانجفی موجب آن بود، وی را به تهران فراخواند. او به آقانجفی گفت چون درباره‌ی صفات عالی‌اش از

ظل‌السلطان بسیار شنیده است، بسیار تمایل دارد شخصاً با او صحبت کند و نظرات او را درباره‌ی تحکیم متقابل منافع دین و دولت دریابد و نیز نکات ضروری را درباره‌ی کسانی که شیطان آنان را گمراه کرده و در ورطه‌ی ضلالت افکنده بود، شخصاً از زیان او بشنود. و او (شاه) همچنین مایل است درباره‌ی راه‌حل‌های ضروری برای تأمین رفاه عمومی با او بحث کند. (۵۲) در جولای ۱۸۹۰ آقاجفی به موقع به تهران رفت و چند ماهی از صحنه‌ی حوادث اصفهان دور ماند اما چنان که انتظار می‌رفت، هشدارها او را از درگیری بیشتر در مخالفت با سیاست‌های حکومت بازداشت.

شاهزاده‌ی حاکم و آخوند نجفی به روش‌های مختلفی نیز با یکدیگر همکاری می‌کردند اما به‌ویژه در اداره‌ی امور اجتماعی این تشریک مساعی بیشتر بود. پس از آنکه ظل‌السلطان کسی را که به علما توهین کرده بود مواخذه کرد، آقاجفی در نامه‌ای از او تشکر کرده و قول داده بود که اگر بار دیگر چنین واقعه‌ای رخ داد، او را باخبر سازد. (۵۳) او شاهزاده‌ی حاکم را برای امنیتی که در اصفهان برقرار کرده بود می‌ستود. (۵۴) و همچنین وظایف او را بر طبق اصول اسلام به‌عنوان حاکم یادآوری می‌کرد «مردم امانتند که خداوند به شما سپرده است» (۵۵). گاه، در واقع، تشریک مساعی به‌نفع منافع شخصی متقابل مؤثر بود. از جمله هنگامی که آقاجفی به ظل‌السلطان پیشنهاد کرد:

روستای «ده نو» بخشی از یک خالصه است یا من و شما با یکدیگر آن را بخریم یا من آن را بخرم و نیمی از آن را به شما پیشکش کنم. (۵۶)

او همچنین کوشید تا حاکم را با وعده‌ی رفتار خوب از سوی مردم بفریبد، و در مقابل حمایت حاکم، قول داد محصول کشاورزی به‌موقع تحویل شود. (۵۷) به‌علاوه، بر مشورت با علما تأکید می‌کرد با این قول که همانند گذشته با حاکم رایزنی کنند. (۵۸) مشاهده می‌شد هنگامی که ظل‌السلطان در شهر نبود، هیچ دردسری از جانب آقاجفی تولید

نمی‌شد. (۵۹) زیرا او به‌خاطر سرپوش گذاردن حاکم بر اغتشاشاتی که مشوقش بود، مدیون وی بود.

اصفهان در ۲۱ نوامبر ۱۸۹۱ بر سر امتیاز تنباکو به سوی نآرامی سوق داده می‌شد، گرچه پیش‌تر و در سپتامبر سر و صداهایی برپا شده بود. (۶۰) مردم در میدان مصلی جمع شدند آقاجفی به حضور ظل‌السلطان فراخوانده و تهدید شد که نباید به مسجد برود، اما جمعیت به هر حال به مساجد رفتند. مردم به همه جا می‌رفتند و قلیان‌ها را تاراج می‌کردند و پی بردند که تا هر وقت که بخواهند و هر کار که دلشان بخواهد می‌توانند انجام دهند. ظل‌السلطان در نومی‌دی به شاه تلگراف زد و گفت که جرئت ندارد مردم را متفرق کند زیرا تمام شهر ممکن است بشورند. (۶۱) روز بعد شاه جواب داد که او باید قیام را به هر وسیله‌ی ممکن سرکوب کند. (۶۲) حاکم پیامی به آقاجفی فرستاد و به او گفت که چرا او چنین جنجالی را بر سر تنباکو به‌پا کرده است، در حالی که واکنش او در برابر شرب خمر با آنکه شراب نجس است، سبک‌تر بوده است. مجتهد پاسخ داد: «این وظیفه‌ی شرعی ماست، تو نیز وظیفه‌ی عرفی خود را داری». (۶۳) بنابراین، از فرصت برای حفظ موقعیت علما در ارتباط با اختیارات قانونی استفاده کرد. با این حال، ظل‌السلطان باوجود تلگراف سراسیمه و به‌موقع خود، بی‌شک در آرزوی به دست آوردن مجدد بخشی از نیروی نظامی خود، در سراسر دوره‌ی جنبش، نظم را در اصفهان با آمیزه‌ای از تسلیم و تهدید و تملق و احتمالاً رشوه حفظ کرد.

در پی لغو امتیاز تنباکو در ۱۸۹۲، اصفهان آرام شد. ضعف آشکار حکومت، اصلاح‌طلبان را تشویق و تشجیع می‌کرد. گزارش می‌شد که آنان تحت تأثیر نظرات ملک‌خان مایل به حمایت علما هستند تا با استفاده از آنان نظام موجود را براندازند و سپس قدرت را در نهایت در دست‌های خود بگیرند. (۶۴)

آقاجفی و دیگر علما که از موفقیت در اقدام خود شجاعت بیشتری

یافته بودند، اکنون بانک شاهنشاهی را مورد حمله قرار می‌دادند و عریضه‌ای در شکایت از آن به تهران و به علما در سراسر کشور نوشتند و انحلال تمام مؤسسات اروپایی دیگر را با حدت و شدت خواستار شدند.^(۶۵) ظل‌السلطان نیز در همین هنگام از جسارت علما و توده‌های مردم پیرو آنان که خواهان برگرداندن پولشان از شرکت تنباکو بودند، شکایت می‌کرد: «من هر روز باید سی نامه‌ی وساطت یا تهدید از سوی علما و پنجاه دادخواست از طرف رعایا را بخوانم».^(۶۶) او در حالی که در تأمین افواج از سوی پدرش ناکام مانده بود، می‌کوشید از موقعیت برای به دست آوردن پول از انگلیسی‌ها استفاده کند. او به آنها می‌گفت که اگر مقدار کافی رشوه به برخی شهروندان متنفذ اصفهانی از جمله خواهر او، که پیشکش‌هایش کاهش یافته بود، پرداخت کنند، کار امتیاز تنباکو سامان خواهد یافت.^(۶۷)

علما نیز در چالشی با حکومت بر سر جنبه‌های مربوط به حوزه‌ی نظارت قانونی درگیر شدند، دولتی که تا مدتی می‌کوشید اقتدار قانونی خود را در مقابل امتیاز اندک به هزینه‌ی علما گسترش دهد. آقانجفی اکنون با تلاش برای گسترش حیطه‌ی قدرت‌ش، به‌ویژه با به دست گرفتن تمام استفتائاتی که به دفترش ارجاع می‌شد و با تحریک ایرانیان به نپرداختن قروضشان به اروپاییان واکنش نشان می‌داد.^(۶۸) او همچنین کوشید حقوق قانونی اروپاییان را از میان بردارد. در ژوئن ۱۸۹۲ قضیه‌ی مهمی در ارتباط با بازرگانی پیش آمد که یکی از طرف‌ها تبعه‌ی انگلیس بود و درباره‌ی آن آقانجفی رأی بسیار جالبی داد. در این قضیه می‌توان نخستین نطفه‌های ملی‌گرایی مذهبی ایرانیان را دید و نیز نگرش سنتی مبنی بر اینکه دین و دولت پایه‌های توانان حکومت اسلامی هستند.^(۶۹)

به‌موجب قانون حکومت اسلامی هر دستوری که حاکم دینی و ملی^(۷۰) صادر می‌کند لازم‌الاجرا است. دین و حکومت توأمانند و بین آنها تفاوتی نیست. در هر مورد هرگاه قاضی شرع تصمیماتی گرفت،

حکومت باید آنها را اجرا کند و هیچ چیز ورای آن وجود ندارد. در واقع، هر دو (طرف دعوی) رعایای حکومت اسلامی‌اند و مورد آنها باید توسط قانون دینی تصمیم‌گیری شود و «حتی اگر مالتوس آقا تبعه‌ی انگلیس باشد، مطابق قانون انگلیس نیز، تبعه‌ی هر کشور باید از قوانین کشوری که در آن ساکن است تبعیت کند. اینجا حکومت اسلامی برقرار است و مردم باید از قوانین آن اطاعت کنند».^(۷۱)

بنابراین، یک جنبه‌ی «دنیایی» به عرف اسلامی وارد می‌شود، که پیش‌تر وجود نداشت. در اینجا می‌توان آغاز پذیرش این مفهوم را دید که قانون به حق حکومت «دنیایی» مربوط می‌شود. بنابراین پاسخ‌های دینی به نفوذ پادشاهی، انعکاس توسعه‌ی بیشتر وفاداری به سرزمین و شکل‌گیری هویت ملی است، که کاشانی ثابت آن را ردیابی کرده است.^(۷۲)

در ۱۸۹۳ موضوع مهم میان آقانجفی و حاکم اصفهان تمایل کنسول انگلیس، پرک^۱، به انتقال به مرکز شهر بود. آقانجفی با حمایت توده‌ای کوشید علمای دیگر را تشویق کند تا به او بپیوندند اما آنان از بیم شاه محتاط بودند. آقانجفی اعلام کرد که «شاه یک احمق است» و او از وی نمی‌هراسد.^(۷۳) او حمایت ظل‌السلطان را ضروری نمی‌دانست و عریضه‌ای را که شاگردانش نوشته بودند، به‌عنوان رفتار احترام‌آمیز غیرضروری پاره کرد. پرک سر وقت به مرکز شهر آمد، صاحبخانه‌ی او صاحب‌منصبی نظامی بود. تظاهراتی علیه ظل‌السلطان بر پا شد و به‌عنوان رشوه در برابر عموم، او صاحب‌منصب را از مقامش برکنار کرد و پرک را در جایی که بود، وا گذاشت.^(۷۴) این رخداد نشان داد که چگونه حاکم با توده‌ی ناراضی مذاکره می‌کرد، در حالی که فشار از ناحیه‌ی انگلیسی‌ها ادامه داشت.

با این همه، منبع اصلی ناخشنودی در این قضیه افزایش قیمت برخی کالاها در نتیجه‌ی تنزل فاحش ارزش پول نقره‌ی رایج بود که تأثیر آسیب

زنده‌ای بر فروش کالاهای اروپایی داشت.^(۷۵) مردم نزد آقاجانی و برادرش، شیخ محمدعلی، رفتند تا از قیمت‌ها شکایت کنند و بر واسطه‌های محلی فشار آورند تا به‌عنوان اعتراض کالاها را از بازرگانان خارجی نخرند. آنان نیز با وجود این واقعیت که این کار بدان معنی بود که ایشان پولشان را از دست می‌دادند، چنین کردند.

در نتیجه، بازرگانان خارجی مجبور شدند به‌سبب تحریم مؤثر کالاهایشان، قیمت‌ها را تا ۶٪ پایین بیاورند، هرچند بدون اعتراض این کار را نکردند و بازرگانان محلی نیز از آقاجانی رنجیدند.^(۷۶) بدین ترتیب فشار عمومی دست کم مدتی توانست تغییر در بازار را تضمین کند. ظل‌السلطان عاقلانه خود را کاملاً از موضوع برکنار نگاه داشت تا مناسبات خوب خود را با هر دو طرف حفظ کند.

در پایان سال، هنگام قحطی نان که موجب ناخرسندی در شهر و روستا شده بود، مشکلات اقتصادی بار دیگر بالا گرفت. شایعاتی وجود داشت که آقاجانی و ظل‌السلطان غله را احتکار کرده‌اند هرچند با اطمینان نمی‌توان حقیقت را دانست. ظاهراً توافقاتی میان مجتهد و حاکم بر سر قیمت گندم حاصل شده بود که اساس آن روشن نبود. پارچه‌نوشته‌هایی در بازار ظاهر شد که آقاجانی را متهم می‌کرد و او را «تاجر غله» می‌نامید.^(۷۷) جمعیتی انبوه، عمدتاً زنان، او را مجبور کردند که از جانب ایشان به ظل‌السلطان اعتراض کند و او را وادارد قیمت را پایین بیاورد.^(۷۸) ظل‌السلطان اظهار داشت که غیرممکن است، اما به‌سبب در اختیار نداشتن افواجی برای مقابله با شورشیان، می‌بایست راهی می‌یافت تا مذاکره کند. فوراً مجلسی منعقد شد که از ۵۰۰ عضو به نمایندگی از اقشار گوناگون تشکیل شده بود. پس از مشاوره، آنان روی قیمت گندم، کمی بالاتر از آنچه در اصل درخواست شده بود، و برای فروش نان توافق کردند.^(۷۹) در دسره‌های تجارت تنباکو پس از الغای امتیاز آن نیز ادامه داشت. امپراتوری عثمانی، بازار اصلی تنباکوی ایرانی، محدودیت‌هایی را بر

واردات خود از طریق اعطای انحصاری به شرکت تنباکو اعمال کرد که به‌مقدار زیاد خرید تنباکوی ایران را کاهش داد.^(۸۰) تأثیرات این تغییر در اصفهان در سال‌های ۱۸۹۳-۱۸۹۴ احساس شد و تلاش‌های گوناگونی انجام شد تا شرکت‌های تنباکوی ایرانی تأسیس شود و محصول را به‌معرض فروش بگذارد که یکی از آنها را آقاجانی تأسیس کرد.^(۸۱) کشاورزان تنباکو دربارهی شکست نماینده‌هایشان در فروش تنباکو و اینکه بدون توجه به این واقعیت از ایشان مالیات خواسته شده است، به ظل‌السلطان عرض حال دادند.^(۸۲) ظل‌السلطان کوشید فشار را با مجبور کردن بازرگانان به خرید تنباکو متوجه آنان کند، بنابراین توانست مالیات‌هایش را بگیرد. بازرگانان توضیح دادند که آنان انباری از تنباکو دارند و اگر بیشتر بخرند، ذخیره‌ی قبلی فاسد خواهد شد اما پیشنهاد کردند که به جای آن یک شرکت با حقوق انحصاری برای خرید تنباکو از کشاورزان تشکیل شود.

هدف اولیه توقف صدمه بر کشت تنباکو و زیان بیشتر کسانی بود که به این تجارت مشغول بودند. پیشنهاد آن بود که تنباکوی کمتری کشت شود، بنابراین انجمن تنباکو^۱ به تدریج تعطیل شود و کشتکاران نیز تنباکو را برای صادرات نفروشدند بلکه فقط برای بازار داخلی تولید کنند. ظل‌السلطان تشویق شد که به شرکت رسماً حق انحصاری صدور تنباکو از اصفهان بدهد. سندی تهیه شد که به تفصیل مقررات شرکت در آن منعکس بود و ظل‌السلطان و حتی چند تن از علما آن را امضا کردند. در نتیجه حد تازه‌ای از تعاون و سازماندهی در رویارویی با تهدید خارجی در اصفهان بنیان نهاده شد. صدراعظم، امین‌السلطان، نیز سرمایه‌گذاری را حمایت کرد و علما نیز بر سر منابر گفتند ایرانیان باید کسب و کار با خارجیان را متوقف کنند. شرکت ۱۰۰,۰۰۰ تومان به‌صورت سهام داشت که برای آن خریداران می‌بایست اسناد و مدارک مربوط را ارائه می‌کردند. غیرمنتظره نبود که

به سبب عدم توانایی شرکت در تشویق انجمن تنباکو به خرید تنباکو مشکلاتی پدید آید. کمپانی عثمانی به شاه شکایت کرد که چون تنباکو احتکار می‌شده، نمی‌توانسته از اصفهان صادر شود. شاه سریعاً اقدام کرد زیرا شرکت جدید معاهده‌ای را که او با شرکت عثمانی بسته بود، و برای او منبع درآمد بود تا برای الغای امتیاز به انگلیسی‌ها جریمه بدهد، نقض می‌کرد. ظل‌السلطان از بیم مجازات شاه، هرگونه ارتباط با موضوع را انکار کرد و خشم شاه بر امین‌السلطان و بازرگانان فرود آمد. دهقانان نیز ناراضی بودند زیرا آنان از اینکه به ایشان گفته شود محصول تنباکوی خود را کاهش دهند، تفر داشتند و بدگمان بودند که تمام ماجرا تلاش ظل‌السلطان برای در انحصار گرفتن محصول است.^(۸۳)

بیدایش نهضت اصلاح

با این همه، تشکیل شرکت زبان سیاسی جدیدی را دربارهی موضوع مخاطره‌آمیز خود پدید آورد و نشان داد چگونه بازرگانان اصفهان، هرچند خودشان متدین بودند، بیشتر از آن جهت بر پایه‌ی دینی شرکت تأکید داشتند که حمایت توده‌ای را نسبت به آن جلب کنند. اعلامیه‌ای که در آن هنگام پخش شد بر این نکته تأکید داشت که آنان شرکت را برای تحقق اتحاد مردم ایران تأسیس کرده‌اند و اگر اصول دین تحقق یابد، پیشرفت بیشتری حاصل خواهد شد. حمایت حکومتی نیز مهم بود. سرانجام در این اعلامیه از دولت و ملت سخن رفته و کشتکاران ملزم می‌شدند برای منافع عمومی تنباکوی کمتری کشت کنند.^(۸۴) در اینجا ما شاهد یکی از اولین ارجاعات به اصطلاح دولت و ملت هستیم که به هنگام انقلاب مشروطیت متداول شد و نشان‌دهنده‌ی مرحله‌ای میانجی میان ارجاعات قدیم‌تر به دولت و رعایا و اصطلاح ملت به معنی مردم است. مردم از تابع صرف حکومت بودن به شریک حکومت تغییر موضع می‌دادند، شریک در اقتدار حکومت، هرچند آنان هنوز یکی از عناصر ذاتی و اصلی آن نبودند.

شرکت باقی ماند و موفق شد به کسب و کار بپردازد، اما جنگ با شرکت عثمانی ادامه یافت. شرکت عثمانی می‌کوشید ایرانیان را تضعیف کند ضمن آنکه به شاه اخطار می‌کرد که نمی‌تواند پولی به او بپردازد.^(۸۵) در ۱۸۹۷ ملاقاتی میان ظل‌السلطان و بازرگانان عمده‌ی اصفهان و کمپانی عثمانی صورت گرفت که پس از بحث‌هایی، تمام طرف‌ها موافقت کردند برای سود متقابل خود همکاری کنند و موافقتنامه‌ای برای حصول بدان امضا شد.^(۸۶)

در همین اثنا، مشکلات در ارتباط با بانک شاهنشاهی انگلیس که در ۱۸۸۹ تأسیس شده بود، گسترش یافت. این بانک از حکومت ایران امتیازی دریافت کرد تا تسهیلات بانکی ارائه کند و به نشر اسکناس بپردازد. شعبه‌ای در اصفهان در همان سال تأسیس شد. بانک موقعیت بانکداران سستی (صرافان) را به مخاطره می‌افکند. صرافان ایزاری بودند در برانگیختن آشوب عمومی بر ضد آن، در اتحاد با بازاریان و علما که آن را به عنوان یک شکل جدید و خطرناک از نفوذ بیگانه در کشور می‌دیدند. در ۱۸۹۴ آقاجفی در ابتدا بر آن بود که طلاب را برای ویران کردن آن گسیل دارد، اما بعد تصمیم گرفت بکوشد بانکی متعلق به خود تشکیل دهد.^(۸۷) در کوششی برای مقاومت در برابر ادعاهای بانک، او در حد توان خود به مقروض اصلی بانک شاهنشاهی یاری داد و نامه‌های پی در پی به مدیر دربارهی دیگر مقروضین نوشت. در راه ابتکار عمل بانکی او، شاه و ظل‌السلطان به تحریک انگلیسی‌ها موانعی ایجاد کردند. به‌ویژه شاه خواهان آن نبود که شاهد بی‌نظمی بیشتری باشد نظیر آنچه بر سر امتیاز تنباکو پیش آمده بود.^(۸۸) با این همه، آقاجفی در حملات مکرر به بانک پافشاری کرد به‌ویژه وقتی که مجادله‌ای میان مدیر دفتر (و مأمور وصول دیون) بانک و یکی از صرافان محلی درگرفت و موجب شد صرافان دیگر مغازه‌های خود را تعطیل کنند. جلسه‌ی مشاوره‌ای برای بحث دربارهی موضوع در حضور نماینده‌ی حاکم شهر، رکن‌الملک، تشکیل شد و به این

علمای دیگر را به یک گردهمایی فراخواند و بیعت آنان را نسبت به برادرش، مظفرالدین شاه، به دست آورد. طی بیست و چهار ساعت بعدی، برخی از ایشان مردم را آرام کردند، تظاهرات را به پایان بردند و هر کار ممکن را انجام دادند تا مانع تشویق چپاول شوند. در پنجم ژوئن کار و کسب از سر گرفته شد و مغازه‌ها که روز قبل به احترام شاه بسته شده بود، باز شد.^(۹۴)

آقانجفی تا هنگام مرگ در ۱۹۱۴، به فعالیت در سیاست اصفهان ادامه داد، اما با سر برآوردن برادر جوان‌ترش، حاج آقا نورالله که تحصیل کرده‌تر و باهوش‌تر بود، تا حدودی از دور خارج شد. آقا نورالله همراه با رکن‌المسلک مؤسس شرکت اسلامی‌های اصفهان و یک بیمارستان و مدرسه‌ی اسلامی بود. او در اتحاد اسلام و مشروطه‌خواهی اسلامی فعال بود. روزنامه‌ی او، جهاد اکبر، علیه گسترش نفوذ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیگانگان مطالبی چاپ می‌کرد. به نظر او تجارت و صنعت به وسایلی در تضعیف دولت تبدیل شده بودند زیرا بازرگانان ایرانی در واقع مزدورانی در استخدام خارجی‌ان بودند. او عمیقاً معتقد بود که ضعف مسلمانان ناشی از ضعف اقتصادی آنان است و اینکه صنایع داخلی به‌ویژه نساجی باید تشویق شود.^(۹۵) سال‌ها بعد، در حکومت رضا شاه، او دسته‌ای از بازرگانان، روحانیون و دهقانان را از اصفهان به تهران رهبری کرد تا بر ضد انحصار دولتی کشت تنباکو اعتراض کنند، اقدامی که تحسین خمینی جوان را برانگیخت.^(۹۶)

* * *

بنابراین، هرچند حکومت قاجار و به‌ویژه ظل‌السلطان می‌توانستند از وسایل خشنی برای سرکوب نارضایتی مردم استفاده کنند، آنان با به کارگیری راهکارهای گوناگون در یک روند پیچیده‌ی مذاکره و چانه‌زنی نیز درگیر می‌شدند. این راهکار مشتمل بود بر سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن. برای مثال، تلاش برای جدا کردن علما از طرفدارانشان و یک

نتیجه رسید که موردی وجود ندارد تا پاسخ داده شود. با این همه، مدیر عامل بانک خود را ناگزیر یافت تا به آقانجفی پاسخگو باشد و نظر خود را در حضور او اظهار کند که در واقع بدین وسیله حق علما را برای مداخله در اداره‌ی مدنی شهر به رسمیت می‌شناخت.^(۹۷) انگلیسی‌ها اکنون هیجان‌زده در صدد بودند تا از سر مدیر دفتر بانک خلاص شوند و او ناگزیر شد شهر را ترک کند. بنابراین آقانجفی و بازرگانان از ناآرامی و اغتشاش به‌خوبی برای دست‌اندازی به قلمرو حقوق حکومت و ایجاد مشکل برای قدرت خارجی استفاده کردند.

مقارن سال ۱۸۹۵ یکی از مشکلات اصلی مردم اصفهان، مانند دیگر ولایات، بی‌ارزشی سکه‌ها یا آن طور که معروف است پول سیاه بود. بانک شاهنشاهی با ناخوشایندترین شرایط در این مشکل درگیر بود. مردم در سطح زندگی خود نزولی می‌دیدند و مؤسسه خارجی را به سبب آن سرزنش می‌کردند.^(۹۸) آقانجفی به علمای کربلا نوشت که اصفهان و تجارت آن در دست خارجی‌ان است و بانکداری، که به دست مسیحیان اداره می‌شود، خلاف شریعت است.^(۹۹) او ملامحمد فشارکی را که یکی از پرهیزکارترین علمای اصفهان بود تشویق کرد که با انحطاط اسلام بجنگد و با او در نجس اعلام کردن همه‌ی کالاهای فرنگی هم‌صدا شود و به این ترتیب قیمت‌ها را با تحریم و منع خرید آنها پایین آورد.^(۱۰۰) این گفته از او نقل شده است که «چون فقرا منتفع و مرهون ما خواهند شد این کار مفید خواهد بود.»

پس از واقعه‌ای که طی آن دو مسلمان در جلفا کشته شدند، آقانجفی به ظل‌السلطان نامه‌ای نوشت و درخواست «تقویت ملت» را کرد و اینکه موضوع چاره شود زیرا «صلاح ملت و دولت» در آن است.^(۱۰۱) او خود را کسی معرفی کرد که مدتی طولانی در جهت صلاح مردم و دولت فعال بوده و می‌کوشیده است تا مردم را آرام کند.

هنگام ترور ناصرالدین شاه در ۱۸۹۶، آقانجفی در خانه‌اش تحت نظر بود و اصفهان بیشتر به سبب تلاش‌های ظل‌السلطان آرام بود. ظل‌السلطان

ترکیب خردمندانه از ملاحظات تهدیدآمیز و ظاهری. حکومت از اقدام افراطی نیز خودداری می‌کرد تا موقعیت مخالفان را بیشتر متزلزل کند و شهیدانی پدید نیآورد که امکان داشت برای تحریک ناخشنودی عمومی مورد استفاده واقع شوند. شاه به‌عنوان آخرین راه علاج وارد ماجرا می‌شد تا اقتدار خود را در آنچه گاه مثل یک سناریوی به‌خوبی تمرین شده خوانده شده است، وارد میدان کند. حکومت نیز می‌دانست چگونه در مسائل کوچک عقب‌نشینی کند تا در مسائل بزرگ‌تر دوام آورد. به‌علاوه، حاکمان منظمأ به شکل دیدارها و گردهمایی‌ها به مشاوره روی می‌آوردند و بسیاری از مسائل از این طریق حل می‌شد.

پاسخ عمومی به این راهکارها مقدمأ مانور مبتنی بر هراس حکومت از بی‌نظمی و عدم امنیت بود، که در نتیجه به‌دلیل خدشه وارد شدن به مشروعیت آن و اینکه در تئوری هیچ‌گونه اقتداری در مذهب ندارد و قادر نیست به‌خوبی به وظایف اصلی خود در مورد حفظ اسلام، سرزمین‌های اسلامی و معتقدان به اسلام بپردازد، موجب هتک اعتبار حکومت می‌گردید. همچنین باید دانست که حکومت، به‌سبب در اختیار داشتن نیروهای نظامی اندک، از بی‌نظمی و هزینه‌های اقتصادی آن بیمناک بود و مردم با این بیم بازی می‌کردند. در مقابل نیروهای اندک حکومت، آنها می‌توانستند افراد بسیاری را بسیج کنند، در نتیجه مشاهده‌ی اینکه ناخشنودی گسترش نیافته و وسیعأ سازمان داده نشده است، برای حاکم اهمیت پیدا می‌کرد. حاکمانی که در موارد متعدد شکست می‌خوردند، در دربار بیش از توده‌ی مردم سرزنش می‌شدند. برای به‌تحرك واداشتن چنین کسانی، مردم و به‌ویژه علما، نمونه‌هایی از چهره‌های قهرمانی صدر اسلام می‌آوردند و مقایسه‌های تحقیرآمیزی با کسانی انجام می‌دادند که نمونه‌های بزدلی محسوب می‌شدند، برای مثال مردم کوفه. علما همچنین از مباحث شرعی برای تهدید حاکم استفاده می‌کردند تا نفوذ شریعت را به‌زیان عرف که حکومت به کار می‌برد، بسط دهند.

در آخرین سال‌های دوره‌ی مورد مطالعه یعنی ۱۸۸۹-۱۸۹۶، تمام ترکیب‌بندی خط مشی سیاسی در اصفهان به راه‌های گوناگون و در سطوح مختلف تغییر کرد، که بیشتر آنها خارج از حیطه‌ی بحث این کتاب است. نکته‌ای که در اینجا باید یادآور شد آن است که این تغییرات به بازار و به جامعه‌ی سنتی‌تر بازمی‌گشت. محرک دیگر، رشد بیشتر بازرگانی خارجی بود تا رشد حضور خارجیان و به‌ویژه افزایش سلطه‌ی تجار و کمپانی‌های خارجی. جامعه سازماندهی به روش‌های متفاوت را آغاز می‌کرد، و تلاش برای تأسیس شرکت‌های ایرانی جدید، نیز تشریک مساعی ظل‌السلطان در برخی ابتکار عمل‌های عمومی شاهدی بر این مدعاست. به نظر می‌رسد روزنامه‌هایی نظیر قانون، اختر، حبل‌المتین در نفوذ به افکار عمومی نقش داشتند، چنان‌که در برخی اصطلاحات به کار رفته مشاهده می‌شود. این زیان نخستین مراحل سر بر آوردن یک دیدگاه سیاسی جدید را نشان می‌دهد یا فراخوان‌هایی برای اتحاد و تشریک مساعی، نیز بسیار مهم‌تر، تغییر شکل اصطلاح «دولت و رعایا» به «دولت و ملت» یا حتی «ملت و دولت» که نقش بزرگ‌تری برای مردم در موضوعات سیاسی کشور قابل می‌شد. مباحث مربوط به حق حاکمیت سرزمینی که، به انکای دلایل خودشان، موجب غلبه بر خارجیان می‌شد، نقطه‌ی شروعی بر خلق یک هویت ایرانی بود. مردم و دولت به‌سوی نظم جدیدی حرکت می‌کردند. نهضتی که دست‌کم در مورد اصفهان می‌بایست در انقلاب مشروطیت تجلی یابد.